

ویرہ نامہ  
ولادت نامہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ



ویردنامه

ولادت امام رضا (علیه السلام)



### در محضر امام رضا (علیه السلام)

### عنايات امام رضا عليه السلام به علما و بزرگان

اعطاء حقیقت علم به علامه حسن زاده آملی:  
آیت الله حسن زاده می گوید: در عنفوان جوانی و آغاز درس زندگانی که در مسجد جامع آمل، سرگرم به صرف و تهجد، عزمی راسخ و ارادتی ثابت داشتم؛ در رؤیای مبارک سحری به ارض اقدس رضوی تشریف حاصل کردم و به زیارت جمال دل آرای ولی الله اعظم، ثامن الحجج، علی بن موسی الرضا -علیه و علی آبائه و ابنائه آلف التحیه و الثناء- نائل شدم.

در آن ليله مبارکه قبل از آن که به حضور باهر النور امام (علیه السلام) مشرف شوم، مرا به مسجدي بردند که در آن مزار حبیبی از احباء الله بود و به من فرمودند: در کنار این تربت دو رکعت نماز حاجت بخوان و حاجت بخواه که بر آورده است، من از روی عشق و علاقه مفرطی که به علم داشتم نماز خواندم و از خداوند سبحان علم خواستم.

سپس به پیشگاه والای امام هشتم، سلطان دین رضا -روحی لتربه الفداء و خاک درش تاج سرم- رسیدم و عرض ادب نمودم، بدون اینکه سخنی بگویم، امام که آگاه به سر من بود و اشتیاق و التهاب و تشنگی مرا برای تحصیل آب حیات علم می دانست فرمود: نزدیک بیا نزدیک رفتم و چشم به روی امام گشودم، دیدم آب دهانش را جمع کرد و بر لب آورد و به من اشارت فرمود که: بنوش، امام خم شد و من زیانم را در آوردم و با تمام حرص و ولع از کوثر دهانش آن آب حیات را بوسیدم و در همان حال به قلبم خطور کرد که امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) آب دهانش را به لبش آورد و من آن را بخوردم که هزار در علم و از هر در هزار در دیگری به روی من گشوده شد.

پس از آن امام (علیه السلام) طی الارض را عملاً به من بنمود، که از آن خواب نوشین شیرین که از هزاران سال بیداری من بهتر بود به در آمدم، به آن نوید سحرگاهی امیدوارم که روزی به گفتار حافظ شیرین سخن به ترنم آیم که:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند  
و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند  
چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی  
آن شب قدر که این تازه براتم دادند

### ضمانت چشم علامه توسط امام رضا علیه السلام علامه حسن

#### زاده آملی

علامه نقل کرده اند : اینجانب بنا بر فرموده شیخ الرئیس که فرمود: «از عوامل ضعف بینایی چشم، خوابیدن با شکم سیر است و لازم است بین غذای شب و خوابیدن فاصله انداخت»، همیشه مقید بودم شام را سر شب صرف کنم تا فاصله مورد نظر شیخ را مراعات کرده باشم که مبادا خدای نکرده چشمم که یکی از مهم ترین سرمایه های کسب دانش و پیمودن راه کمال است ضرر ببیند و این امر سبب شود که از تحصیل علم و کمال باز بمانم (یا در شب حتی الامکان از خوردن غذا خودداری کنم).

ولی با این همه شبی از شب ها (در شب چهارشنبه ۲۹ جمادی الاولی ۱۴۰۵ قمری برابر با اول اسفند ۱۳۶۳) شامم به تأخیر افتاد و متأسفانه

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا الْمُزَنَّى الْإِمَامِ التَّقِيِّ النَّبِيِّ  
وَ حُجَّتِكَ عَلَى مَنْ فَوْقَ الْأَرْضِ وَمَنْ تَحْتَ التُّرَى  
الصِّدِّيقِ الشَّهِيدِ صَلَاةً كَثِيرَةً تَأْمَنُ زَاكِيَةً مُتَوَاصِلَةً مُتَوَاتِرَةً مُتَرَادِفَةً  
كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَائِكَ

### سبک زندگی امام رضا علیه السلام

برخی از ویژگی های شخصی امام رضا (علیه السلام) و رفتارهای ایشان با مردم عبارتند از:

امام رضا (علیه السلام) به اخلاق عالی و ممتاز آراسته بود و بدین سبب دوستی عام و خاص را به خود جلب فرموده بود. او شبیه ترین مردم به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله وسلم) بود. رفتاری پیامبرگونه داشت و حلم و رأفت و احسانش شامل خاص و عام می شد. کسی را با عمل و سخن خود نمی آزد. تا حرف مخاطب تمام نمی شد، سخنش را قطع نمی کرد. هیچ حاجتمندی را مأیوس باز نمی گرداند. در حضور میهمان به پشتی تکیه نمی داد. پیش روی کسی پای خود را دراز نمی کرد. هرگز به غلامانش دشنام نداد و با آنان می نشست و غذا می خورد. شبها کم می خوابید و قرآن می خواند. بیشتر اوقات از اول شب تا صبح شب زنده داری می کرد. هر سه روز یکبار قرآن را ختم و در آیات آن تفکر می کرد. کسی عالم تر و پرهیزکارتر از او نبود. در همه وقت ذکر خدا می گفت. بسیار روزه می گرفت. هر ماه ۳ روز حتما روزه بود. در نهان به ویژه شب های تاریک، بسیار به مردم احسان می کرد و صدقه می داد. کسی که از او تقاضایی داشت، اگر می توانست بی درنگ آن را بر می آورد تا مبادا از آن بی نیاز گردد و فرصت از دست برود. با مردم به نرمی سخن می گفت. هیچ گاه با سخنش کسی را نمی آزد.

امام (علیه السلام) در تابستان روی حصیر و در زمستان روی پلاسی می نشست. نظافت را در هر حال رعایت می کرد و عطر و بخور بسیار به کار می برد. عادتاً جامه ارزان و خشن می پوشید ولی در مجالس و ملاقات ها و پذیرایی ها لباس فاخر بر تن می کرد. غذا را آهسته و اندک می خورد و سفره اش رنگین نبود. قبل از غذا دست ها را می شست. چون صبح اول وقت نماز می گزارد تا بر آمدن آفتاب در سجده می ماند. سپس با مردم می نشست و سخن می گفت، یا سوار می شد و بیرون می رفت. در هر فرصت مقتضی مردم مسلمان را به وظایف خود آگاه می کرد. برای خنثی کردن توطئه های مأمون و اطرافیان او مراقبتی هوشیارانه داشت. به طور کلی او دارای شخصیتی یگانه و صفاتی ویژه بود. و از نظر شیعه امامیه آن حضرت دارای ملکه عصمت که از لوازم امامت است، بود.

یاسر خادم گوید: امام رضا (علیه السلام) حتی در برخورد با غلامان و خادمان خود هرگز حاضر نبود که کرامت انسانی آنان را نادیده بگیرد و چیزی از حقوق آنان فرو گذارد. امام به خادمان خود می گفت اگر که مشغول خوردن طعام هستید و مرا بالای سر خود ایستاده دیدید مبادا از جای خود بریزید مگر آنکه از خوردن فارغ شده باشید. گاهی امام خادمش را صدا می زد به او می گفتند مشغول خوردن غذاست. امام می فرمود بگذارید غذایی تمام شود.



ویردنامه

ولادت امام رضا (علیه السلام)



روزنامه پاره شد و مقدار زیادی پول از داخل آن به بیرون پخش شد. آقا خودشان بلند شدند و در حالیکه گریه می کردند خودشان پولها را جمع کردند، این مبلغ مقدار کل شهریه مشهد بود که ایشان پرداخت نمودند.

همچنین ایشان در تابستان سال ۱۳۶۸ شمسی که مشهد مشرف بودند. معمولاً هر روز به حرم مشرف می شدند و گاهی در وقت شست و شو که حرم خلوت بود به حرم مشرف می شدند. روزهای آخر به خاطر خستگی اصلاً صبح تصمیم به حرم رفتن نداشتند اما از آستان قدس رضوی زنگ می زنند و کسب اطلاع می کنند و مجدداً سرکشیک که از نیکان بود و با ائمه طاهریین (علیهم السلام) ارتباطاتی داشت، تماس می گیرد که «مشغول شست و شو هستیم، آقا تشریف بیاورند.»

اتفاقاً راننده آقا نبود و نیم ساعت طول می کشد. مجدداً زنگ می زنند که «اگر آقا تا یک ساعت دیگر هم تشریف بیاورند، حرم خلوت است.» اتفاقاً باز وسیله رفتن آماده نمی شود. باز زنگ می زنند که خدمت آقا عرض کنید: «اصرار من بی جهت نیست و از ناحیه حضرت (علیه السلام) امر شده است که شما را برای زیارت امروز دعوت کنم!» بالاخره آقا مشرف می شوند در بازگشت از مشهد آقا این جریان را نقل کرده و فرمودند: «وَ أَمَا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»

#### عاشق امام رضا علیه السلام

آیت الله سید محمد رضا گلپایگانی فرموده بودند: من در زمان حاج شیخ (حائری) به مشهد نرفته بودم. از استادم اجازه خواستم که به مشهد مقدس مشرف شوم، ایشان فرمودند: «تصور می کنم اگر مشرف شوید شاید نیازمند شوی و آن استغنائی که برای شما در این مرحله لازم است از دست بدهی.» به مرحوم حاج شیخ عرض کردم اینطور نیست. دو قطعه فرش که از ارت پدرم بوده است، فروخته ام و حدود ۲۵ تومان پول دارم. (واقعاً ایشان چنان عشق و علاقه ای به امام رضا علیه السلام داشتند که حاضر بودند تمام سرمایه خویش را صرف زیارت حضرت رضا (علیه السلام) کنند.) عازم مشهد شدم اول به تهران رفتم و در مدرسه مروی ساکن شدم در آن زمان دولت پهلوی عمامه از سر طلاب برمی داشتند و اجازه نمی دادند کسی بدون مجوز عمامه داشته باشد. مگر اینکه از مدرسین حوزه علمیه باشد، در آن صورت جواز عمامه گذاشتن به آنها می دادند. به تهران که رفتم جواز عمامه ام را فراموش کرده بودم بپریم. رفتم خدمت حاج آقا روح الله (آقای خمینی) و جواز عمامه ایشان را گرفتم و به مشهد مشرف شدم و در آن سفر توجهات زیادی از حضرت مولانا علی بن موسی الرضا (علیه السلام) به من شد.

در آن زمان (قبل از انقلاب) مردها و خانم ها در داخل حرم با هم مخلوط بودند. روی این جهت نتوانستم به کنار ضریح مطهر مشرف شوم. به حضرت عرض کردم: که من هم دوست دارم ضریح مبارک را زیارت کنم ولی به علت دوری از گناه و مخلوط شدن با نامحرمان نمی توانم ضریح مطهر را زیارت کنم، اگر شما صلاح می دانید، عنایت کنید که من بتوانم ضریح مطهر را زیارت کنم، و دوست دارم شی را کنار ضریح شما باشم.

جای نماز من در بالا سر بود، مشغول نماز بودم و شب سردی بود، و معمول بود که شبها مردم را بیرون می کردند و درها را می بستند. طبق معمول اول شب همه را از حرم بیرون کردند ولی کسی متعرض

بعد از شام خواب شدیدی بر من عارض شد. برای این که فرموده شیخ را عمل کرده باشم، بلند شدم و شروع کردم به قدم زدن و تا دوازده نصف شب بیدار بودم، ولی بر اثر شدت خواب نتوانستم از خوابیدن خودداری کنم، لذا خوابیدم.

خواب شیرین بود و رؤیای شیرین تر که به زیارت حضرت ثامن الحجج، علی بن موسی الرضا (علیه السلام) تشریف حاصل کردم. در ابتدا به اشاره تفهیم فرمودند که: چرا کمتر خودت را به ما نشان می دهی؟ و پس از آن به عبارت صریح به من فرمودند: این قدر خودت را زحمت مده، ما چشم تو را تا آخر عمر ضمانت می کنیم... الحمد لله که از این بشارت آن ولی الله اعظم که به لقب ضامن هم شناخته شده است، برابم یقین حاصل است که هر دو کریمه من تا آخرین دقایق عمرم بینا خواهند بود، چون ضامنشان معتبر است، چنان که مشمول الطاف دیگر آن حضرت نیز بودیم و هستیم.

و آن حضرت فرمود: چرا کمتر خودت را به ما نشان می دهی؟ شاید علتش این بود که در آن اوان، بر اثر تراکم اشتغال درس و بحث و تصنیف و تصحیح، مدتی به زیارت حضرت بی بی... فاطمه معصومه (علیها السلام) خواهر آن جناب توفیق نیافتم و تشریف حاصل نکردم. شگفت این که در آن شب اصلاً اندیشه آن جناب در خاطر من نبود.

#### دو مکاشفه علامه طباطبایی در سایه الطاف امام رضا علیه السلام

مرحوم آیت الله شیخ محمد تقی انصاری همدانی می فرمودند: در حرم امام هشتم حضرت رضا (علیه السلام)، مرحوم علامه طباطبایی را ملاقات کردم و این در حالی بود که تازه به فراق مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد جواد انصاری همدانی رحمة الله علیه گرفتار شده بودیم. لذا در آن ایام و در همان ملاقات با عطش خاصی از مرحوم علامه خواستم که از الطافی که امام رضا (علیه السلام) به ایشان داشته اند، مطلبی را بیان فرمایند. مرحوم علامه امتناع کردند، پس از آن که ایشان را به حق امام (علیه السلام) قسم دادم، فرمودند: دو تا از الطافی که حضرت داشته اند بیان می کنم؛ اول این که: مدتی است که نمی توانم بخوابم چون می بینم تمام اشیاء اطراف مشغول به ذکر پروردگار هستند در نتیجه حیا می کنم بخوابم (یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض).

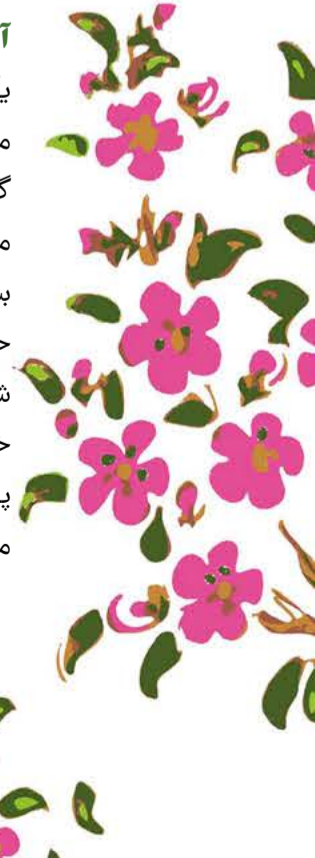
کم ز خروسی مباش مشت پری بیش نیست

از دل شب تا سحر خدا خدا می کند

دوم وقتی نماز می خوانم یک «سید محمد حسین» دیگری در عالم بالا نظاره گر به نمازم در پایین است (این است معنای الصلاة معراج المؤمن)

#### آیت الله العظمی سید محمد رضا گلپایگانی

یکی از اعضای دفتر ایشان نقل کردند: در یکی از سفرهای آقا به مشهد مقدس همراه آقا بودم. بعضی از آقایان طلاب و فضلاء مشهد از آقای گلپایگانی درخواست شهریه کردند. ایشان فرمودند: «من فعلاً ندارم مهمان حضرت رضا (علیه السلام) هستم اگر از طرف حضرت تفضلی بشود من شهریه خواهم داد.» سه روز بعد از این تقاضا اکثر خدمه حضرت رضا (علیه السلام) برای عرض ادب به حضور ایشان شرفیاب شدند، بعد از آنکه از خدمت آقا مرخص شدند، یک جوانی که لباس خدمه حضرت رضا (علیه السلام) در تنش بود، بسته ای که در روزنامه پیچیده بود آورد و گذاشت نزدیک آقا و رفت. ما خیال کردیم که شاید مواد منفجره باشد، لذا من بسته را برداشتم و به کناری پرت کردم. که





ویردنامه

ولادت امام رضا (علیه السلام)



آیت الله اراکی از مشهد آمده‌اند و توقع دارند. به اتفاق پیاده رفتیم منزل ایشان. راه نزدیک بود. در زدیم، خود آقا تشریف آوردند و درب را باز کردند و گفتند: بفرمایید. وارد شدیم و به اتاق ایشان رفتیم. خود آقای اراکی دم درب نشست و آقا را به جایگاه خود تعارف نمود. پس از احوال‌پرسی و قبول اعمال، عرض کرد: آقا اجازه بفرمایید جریان مشهد را برای شما نقل کنم بخدمتتان. فرمودند: می‌شنویم.

گفت: امسال به قصد گرفتن حاجتی از قم حرکت کردم و بنا داشتم ده روزی در مشهد بمانم. مرتبه‌ی اول غسل کردم و وضو گرفتم و مشرف شدم. اذن دخول خواندم و وارد بقعه‌ی منوره شدم، پیش رو ایستادم و زیارت خواندم. آن حال مخصوص را برای عرض حاجت در خود ندیدم. رفتم بالای سر و بعد از زیارت باز حال نبود. رفتم نماز زیارت خواندم با دعای بعد از نماز زیارت، حال نداشتم. آمدم بالای سر، نشد. پیش رو آمدم برای خداحافظی، دیدم حال نیست.

گفتم: آقا، یک حاجت دارم بعداً خدمتتان عرض می‌کنم و از حرم بیرون آمدم. مرتبه‌ی دوم رفتم، حال نیامد و نتوانستم حاجت را بگویم. مرتبه‌ی سوم و چهارم تا مرتبه‌ی آخر. باز آغاز ورود نشد، بالای سر نشد، تا موقع وداع، زیارت وداع را در مقابل حضرت خواندم، حال درستی در خود ندیدم. متحیر بودم چه کنم؟ به حضرت عرض کرده بودم، آقا، من یک حاجت دارم که بعداً خواهم گفت.

حضرت منتظر است بشنود و حاجت مرا مرحمت نماید. دیدم مردم اطراف ضریح مطهر جمع شده‌اند و از دوش یکدیگر بالا می‌روند که دست خود را به ضریح برسانند. با خود گفتم: ما هم برویم مثل آن‌ها شاید موفق شدیم. آرام آرام جلو رفتم پشت سر جمعیت قرار گرفتم با قدی خمیده و جسمی ضعیف، هر چه دست خود را بلند می‌کردم به جایی نمی‌رسید. یک مرتبه مرد غول پیکری رسید که قد بلندی داشت و قوی و تنومند بود. مرا که دید، دلش به حال پیرمردی من سوخت. ناگهان مرا بغل کرد و سردست بلند نمود. حالا آقای اراکی سردست این مرد است و می‌خواهد محبت هم بکنند. سر مرا به طرف ضریح خم می‌کند که من بتوانم ضریح را ببوسم. مثل بچه‌ی شیرخوار روی دست مرا می‌چرخاند. هرچه دست و پا می‌زدم و فشار می‌آوردم که از دست او خلاص بشوم، مرا محکم‌تر می‌گرفت. من هم از مردم خجالت می‌کشیدم. برای من مناسب نبود در حرم آقا این طور اسباب بازی باشم. رو کردم به ضریح مطهر و عرض کردم: آقا مرا از دست این آدم خلاص کن. مثل اینکه آقا منتظر عرض حاجت من بودند. فوری آن مرد مرا بر زمین گذارد و رفت. خلاصه ما حاجت خود را با حضرت مصالحه کردیم و از سفر برگشتیم.

آن روز آقا خیلی خندیدند و فرمودند: حضرت از ما فی‌الضمیر جناب عالی اطلاع دارند و حتماً آن حاجت اصلی حضرت عالی روا شده است، مطمئن باشید.

#### خاطرات استاد قرآنی درباره امام رضا (علیه السلام)

قبل از انقلاب برای تبلیغ و کلاس داری به شهرستان خوانسار رفتم، اما از جلسات استقبالی نشد. یک روز در حمام عمومی بودم که جوانی برای زدن کیسه به پشتش از من کمک خواست. یک لحظه به ذهنم رسید که امام رضا (علیه السلام) هم در حمام چنین کاری کرد. بدون تأمل کیسه و صابون را گرفته و کمک کردم.

من نشد، درهای حرم را بستند. من داخل حرم کنار ضریح ماندم و تا صبح در آنجا تنها بودم. وقتی که درب حرم را باز کردند سرکشیک اول آمد، دید که من داخل حرم مشغول زیارت هستم. با تعجب پرسید شما چه وقت آمدید، گفتم: از اول شب اینجا هستم. پرسید: رمز شب را دارید؟ گفتم خیر، پرسید: با اجازه چه کسی آمدید؟

اشاره به قبر حضرت کردم که با اجازه ایشان من اینجا ماندم. سپس با تعجب گفت: من چهل سال در این مکان شریف خادم هستم و تا به حال چنین اتفاقی رخ نداده است. شما از درب دیگر خارج شوید برای تجدید وضو و با جمعیت وارد شوید که اگر این قضیه معلوم شود برای همه ما مسؤلیت دارد.» جالب اینکه ایشان فرموده بودند: «با اینکه آن شب، شب زمستانی بود و شب بلند بود و من قبل از غروب داخل حرم آمده بودم تا وقت صبح آنجا بودم ولی احتیاج به تجدید وضو پیدا نکردم.» باز فرموده بودند: «در آن شب هر حاجتی که خواستم برآورده شد.»

#### عنایت رضوی در تولد آیت الله جوادی آملی

پدر و جد آیت الله عبدالله جوادی آملی، میرزا ابوالحسن و ملا فتح الله از مبلغین اسلام و ارادتمندان به آستان ولایت بوده‌اند. فرزندی که خدا به پدر استاد عطا می‌کرده است، معمولاً زنده نمی‌ماندند.

پیش از تولد استاد، یکی از بستگان در عالم رؤیا می‌بیند که شخصی عصابی به دست پدر استاد می‌دهد و او آن را به دست گرفت. این رؤیا را چنین تعبیر کردند که خداوند به میرزا ابوالحسن، پسری عطا خواهد کرد که زنده می‌ماند و عصای دست پدر خواهد شد. از این رو، پدر و مادر نذر کردند اگر خدا به آنها پسری داد، او را به مشهد امام رضا (علیه السلام) ببرند؛ و این گونه، استاد جوادی آملی متولد شد.

#### ماجرای تشریف آیت الله بهاء الدینی محضر امام رضا (علیه السلام)

روزی یکی از نزدیکان مرحوم حضرت آیت الله بهاء الدینی که مورد اطمینان است، نقل کرد که: خدمت آقا بودم، صحبت از مسافرت و زیارت وجود مقدس امام رضا (علیه السلام) شد. گفتم چه خوب بود می‌رفتیم مشهد! آقا فرمود: برویم. گفتم: چه وقت؟ فرمود: الان.

عبا و عصای آقا را آوردم - مهبای سفر شدیم، ناگاه یادم آمد که هیچ پول ندارم - با خود گفتم: نکنند آقا هم پول نداشته باشد. به خود گفتم بهتر است ماجرا را به آقا بگویم. عرض کردم آقا من هیچ پول ندارم، فرمود من هم ندارم، گفتم پس چه کار کنیم؟ فرمود: برویم. بدون پول حرکت کردیم از حسینیة آقا پیاده آمدیم تا سرخیابان، منتظر ماندیم ناگهان دیدیم از آخر خیابان چهارمردان جوانی با دوچرخه به سرعت می‌آید. وقتی نزدیک آمد، ایستاد و کیسه ای پول به آقا داد و گفت: آقا این پول مال شماست، آقا بدون اینکه چیزی به او بگوید، خطاب به من فرمود: فلانی بگیر و برویم. این توکل به خدا که او در همه حال ناظر حالات و نیازهای مادی و معنوی بنده خود است و او رزاق همگان است، در همه انسانها یافت نمی‌شود و کمتر کسی است که تا این قدر متوکل علی الله باشد. ولی مردان خدا در همه امور زندگی خود، به مقام معیت با خدا رسیده‌اند و در امور مادی و زندگی خود هیچگونه دغدغه خاطر ندارند و همیشه خود را در محضرو می‌بینند و او را ناظر و رازق می‌بینند و به این معارف یقین دارند.

#### آیت الله اراکی در حرم مطهر امام رضا (علیه السلام)

یک روز صبح که خدمت آیت الله آقای گلپایگانی رسیدم، روز تعطیلی بود. فرمودند: خسته‌ام و حوصله‌ی کاری ندارم. خوب است برویم منزل



ویردنامه

ولادت امام رضا (علیه السلام)



کرده و از ایشان چاره جوئی خواستم. یک وقت دیدم این پیرمرد بزرگوار شروع کرد به گریه کردن، نگران شدم که باعث اذیت ایشان نیز شدم، لذا عذرخواهی کرده و علت را پرسیدم. ایشان فرمود: برو حرم، خدمت امام رضا (علیه السلام) و از حضرت تشکر کن که الآن فهمیدی مشرک هستی و اخلاص نداری، من از خود می ترسم که در آخر عمر با ریش سفید در سنّ نود سالگی مشرک باشم و خود متوجّه نباشم.

### خاطره آخر

خاطره ای دارم که با چند مقدمه بیان می کنم:

- زمانی وضعیت مردم سامرا خیلی بد و گرفتار ضعف و فقر بودند به صورتی که ضرب المثل شده بود که فلانی مثل فقرای سامرا است. آنها حمام نداشته و در رودخانه استحمام می کردند.

- آیت الله بروجردی قدس سره تصمیم گرفتند در آن شهر حمامی بزرگ و در کنار آن حسینیه ای را برای شیعیان بسازند تا زیارت امام هادی (علیه السلام) نیز از مظلومیت بیرون بیاید.

- به پیروی از آن سیاست برای رونق زیارت امام هادی (علیه السلام)، آیه الله العظمی خوانساری - که در تهران بودند به عده ای از طلبه ها پیغام داده و سفارش کردند که ماه رمضان آن سال روزها بخوابند و شبها در حرم امام هادی (علیه السلام) احیا بگیرند.

- آیه الله العظمی شیرازی هم در راستای این سیاست، عده ای از نیروهای حوزه را به سامرا فرستادند. به هر حال توفیقی بود که یک ماه رمضان من در آن مراسم بودم.

در آن زمان فقر شدیدی به یکی از طلاب فشار آورده و به امام هادی علیه السلام پناه آورده بود و کنار صحن آن حضرت ایستاده و عرض می کرد: من مهمان شما هستم و محتاج و ...

می گفت: کمی ایستادم یک وقت آیه الله العظمی شیرازی از حرم بیرون آمد و برخلاف رویه همیشگی که عبا به سر کشیده به طرف درب صحن می رفتند، به طرف من آمده و مقداری پول به من داده و فرمودند: این کار به سفارش امام هادی علیه السلام است. شما دفعه اولتان است که گرفتار شده اید و به این درب پناه آورده اید، ولی من بارها اینجا به پناه آمده و نتیجه گرفته ام.

این داستان در ذهنم بود تا اینکه ازدواج کرده و با همسرم به مشهد مقدس رفتیم، چند روزی گذشت، پولم تمام شد، حتی پول خرید دو عدد نان را نداشتم. خواستم سجاده نمازم را بفروشم، خانم مانع شد. خواستم تسبیحم را بفروشم، قیمتی نداشت. به حرم امام رضا (علیه السلام) رفتم تا با زیارتنامه خواندن پولی بگیرم، اما کسی به من مراجعه نکرد. مأیوس شدم، یک وقت به یاد داستان سامرا افتادم، آمدم کنار صحن امام رضا (علیه السلام) عرض کردم:

یا امام رضا! من مهمان شما هستم و محتاج، به شما پناه آورده ام، شما اهل کرامت و بخشش هستید؛ «عادتکم الاحسان و سچیّتکم الکرّم» و توسلی پیدا کردم. بعد از چند دقیقه یکی از سادات که از دوستان بود از راه رسید و گفت: آقای قرائتی! شما کجا هستید، من نیم ساعت است که دنبال شما می گردم؟ گفتم: برای چی؟ گفت: روز آخر سفرم است و مقداری پول زیاد آورده ام، گفتم بیایم به شما قرض بدهم که ممکن است احتیاج پیدا کنید. گفتم: فلانی! همه اینها حرف است، امام رضا (علیه السلام) شما را برای من فرستاده است.

من زودتر از او از حقم بیرون آمده و لباس هایم را پوشیدم، او وقتی مرا با لباس روحانیت دید جلو آمد و شروع به عذرخواهی کرد. گفتم: اشکالی ندارد، من به وظیفه ام عمل کرده ام. پول حمام او را هم حساب کردم. از حقم که بیرون آمدم گفتم: حاج آقا! مرا خجالت دادید، من هم باید برای شما کاری بکنم.

گفتم: من احتیاجی ندارم، ولی داستان آمدنم به خوانسار و استقبال نکردن از کلاس را برایش تعریف کرده و از هم جدا شدیم. از آن روز به بعد دیدم جلسه شلوغ شد و جوانان بسیاری شرکت کردند، متوجّه شدم که این به برکت تقلید از امام رضا (علیه السلام) و تأثیرپذیری و پیگیری آن جوان بوده است.

### توسل به امام رضا (علیه السلام)

سال های قبل از انقلاب که تازه برای جوانان کلاس شروع کرده و در کاشان جلسه داشتم، به قصد زیارت امام رضا (علیه السلام) به مشهد رفتم. در حرم به امام عرض کردم: چه خوب بود این چند روزی که اینجا هستم جلسه و کلاسی می داشتم.

در همین حال یکی از روحانیون آشنا پیش من آمد و گفت: آقای قرائتی! دبیران تعلیمات دینی جلسه ای دارند، شما نیز با ما بیا. با هم رفتیم، دیدم جلسه ای است با عظمت که افرادی مثل آیه الله خامنه ای، شهیدان مطهری و باهنر و بهشتی نیز تشریف داشتند. من اصرار کردم تا اجازه دهند پنج دقیقه ای صحبت کنم، اجازه دادند. من نیز مطالبی را همراه با مثال بیان کردم. خیلی پسندیدند. حتی موقع سخنرانی من، آنقدر شهید مطهری خندید که نزدیک بود از صندلی اش بیافتد! مرحوم شهید بهشتی فرمود: من خیلی وقت بود فکر می کردم که آیا می شود دین را همراه با مثل و خنده به مردم منتقل کرد که امروز دیدم.

در پایان جلسه، رهبر معظم انقلاب که در آن زمان امامت یکی از مساجد مهم مشهد را به عهده داشتند، مرا به منزل دعوت کردند و پس از پذیرائی، اطاقی به من دادند و بعد مرا به مسجد خودشان بردند که البته مسجد ایشان زنده، پر طراوت و خیلی هم جوان داشت، فرمودند: آقای قرائتی! شما هر چند وقت که مشهد هستید در اینجا بمانید و برای مردم و جوانان کلاس داشته باشید.

### قرارداد با امام رضا (علیه السلام)

یک سال برای زیارت به مشهد مقدس رفتم. در حرم با حضرت رضا (علیه السلام) قرار گذاشتم که من یک سال مجانی برای جوان ها واقشار مختلف کلاس برگزار می کنم و در عوض امام رضا (علیه السلام) نیز از خدا بخواهد من در کارم اخلاص داشته باشم.

مشغول تدریس شدم، سال داشت سپری می شد که روزی همراه با جمعیت حاضر در جلسه از مسجد بیرون می آمدم، طلبه ای که جلو من راه می رفت نگاهی به عقب کرد، با آنکه مرا دید ولی به راه خود ادامه داد! من پیش خود گفتم: یا به پشت سر نگاه نکن یا اگر مرا دیدی تعارف کن که بفرمایید جلو!

ناگهان به یاد قرار با امام رضا (علیه السلام) افتادم، فهمیدم اخلاص ندارم، خیلی ناراحت شدم. با خود گفتم که قرآن در مورد اولیای خدا می فرماید: «لا نرید منکم جزاء و لا شکوراً» آنان نه مزد می خواهند و نه انتظار تشکر دارند. من کار مجانی انجام دادم، ولی توقع داشتم مردم از من احترام کنند!

خدمت آیه الله میرزا جواد آقا تهرانی رسیدم و ماجرای خود را تعریف



# رسالة العلم

رسالة العلم

رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا... يَتَعَلَّمُ عُلُومَنَا وَيُعَلِّمُهَا النَّاسَ، فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَاتَّبَعُونَا

رحمت خدا بر بنده ای که امر ما را زنده کند، دانش های ما را فرا گیرد و به مردم پیامورد.  
اگر مردم زیبایی های سخنان ما را می دانستند از ما پیروی می کردند.

